

بشر؛ چرا مرتجع و پسگرا و تاریک فکر میشود؟

دوام (روشنفکری دینی است و یا دینی و غیردینی ندارد!)

البته در مقاله قبلی که این هم پیوست آن است در مورد نقد روشنفکری از مذهب و دین بحث نمودم و حالا ؛ در باره این سوال که برای چی بشر در جریان بالغ شدن مرتجع و پسگرا و تاریک فکر می شوند و چگونه مفکوره ها باعث تاثیرگذاری و تاثیرپذیری در انسان ها ، نسل ها و حتی تاریخ ها میشود و؛ همچنان روشنفکر کیست ؟ بحث خواهم کرد ؛ اما در اول میپردازم به نسبیت اخلاقیات و همینطور؛ به چند نکته از سفرم به هندوستان.

من چند ماه قبل با دوست های عزیزمان به دیدار پدرجانم و برای مشکلات صحتی دوستان به دهلی رفته بودم ، شهر رویایی و اسطوره ای که پر از مذاهب ، خدایان متعدد و فرهنگ های عجیب کهن و همینطور با نفوس زیاد میباشد .

برای من از هر چیز کرده بیشتر در این سفر دیدار پدرجانم آرمان بود، و هئ که لحظه ها می شماریدم . بالاخره همین که آنجا رسیدم و با دیدار پدرجانم چشم هایم روشن شد باز هم تمام حواس و شور و هیجانم متوجه ایشان بود . بعد از رفع خستگی ها، یک و دو روز بعد با این عزیزان همراه ، همینطور یگان جا ها میرفتم. البته پدرجانم میگفت:

در اینجا هر چیزی جالب و عجیب حتما بی علت نیست؛ این مردم هر آنچه را که مقدس میدانند و احترام دارند یک فلسفه و حکمتی و همین طور دلایل زیادی دارند. اینجا شما با دنیا معرفت پیدا میکنید و آگاه میشوید پس از هر چیز و هر جای که میتوانید دیدار کنید.

از همه چیز برای من قابل توجه و باید بگویم قابل احترام این بود که حتی در منطقه کوچک با افرادی مقابل میشدم که هر یک خدای جداگانه پرستش میکردند اما؛ این خیلی مهم است که با این همه مذاهب و جمیعت، نظام احساسی، اخلاقی ، اجتماعی با اعتدال روابط در همه تاریخ این کشور حفظ گردیده و باقی مانده است. همان قول معروف که میگوید (تقدس از آن انسان است برای اینکه انسانها خود مقدس اند) .

وقتی در شهر قدم میزدیم هر لحظه با دنیای عجایب روبرو میشدم ، مگر از اینکه احساس امنیت میکردیم و بیدون هیچ ترس و اضطراب میبودیم ؛ همین باعث قوت و توانایی فکر و جان مان میشد. نگاههایم همش به اطرافیانم و باز به خودم بود، فکر میکردم : ما همه یکسان و برابر هستیم ؛ اما تنها دین و زبان مان متفاوت و مختلف میباشد.

این خیلی جالب است که این تفاوت را هیچگاه مثل دشمنی و مشکل احساس نکردم، برای اینکه در کسی حق تعرض به حریم شخصی و عقیده دیگری را احساس نکردم. راستش افکارم تا زمانی زیر فشار و تاثیر بد نبود که با اخلاقیات جامعه خود آشنا نشده بودم .

در اینجا دوست های ما که خیلی در برابر هر چیزی حساسیت نشان میدادند، با دیدار مناظر و جاهای تاریخی و مقدس آنها همش میگفتند: این مردم اگرچه ملک شان پیشرفته است باز هم خیلی بیعقل و احمق هستند آدم باید اینقدر کوردل و ابله باشه تا جایگاه این سنگ و خوده نفهمه ؛ مگر آدم میشه یک سنگ و یا یک درخته خدا تراشیده عبادت کنه و باورها و اعتقاداتش چنین

باشه. خداوند بزرگ دوزخ را برای اینها آماده ساخته و همین زلزله، طوفان و سیلابها که در زمین میشه و خصوصاً این طرف ها؛ همین نشانه های قهر و غضب خداوند میباشد.

باز اینها همراهی این خدایان چوب و سنگ خوده مدرن و روشنفکر و دارای دموکراسی و حقوق بشر هم میگن و باز این خارجی ها به این گیا دلشان است که مسلمان هاره هم از دین و عقیده بکشن با این آزادی ها. و همی طور سخنهاى تا و بالای دیگر؛

سخن مهم اینکه در این کشور هم بسیار فقر و فلاکت است. خیلی مردم به خاطر یک لقمه نان زحمت هایی میکشند که حیران می مانی. همین چانس هم برای خیلی ها به دست نمی آید. اغنیا و ثروتمندان هم جای خود را دارند تا جائیکه خود میگویند که ایمان هندو؛ پول است! خشونت ها بالای زنان بیچاره روان است البته نه به اندازه و مثل کشور ما؛ مشکلات اخلاقی مانند مسئله تجاوز جنسی هم هست. فکر میکنم همه آدم هایش هم مذهبی نیستند مخصوصاً آنها که زیاد در و دیوار و خانه و دکان و موتر و غیره خود را از علامات مذهبی پر میکنند؛ زیاد تر برای عوامفریبی است. خوب گویا همین آزادی و حقوق بشر است.

چند روز که آن جا بودیم می دیدم که افغانهای ما که تحصیلات هم کرده بودند یا میکردند مثل کور خود؛ بینای مردم؛ در پی عیب و ایراد ها بودند. این سخن ها من را خیلی ها گیج میساخت؛ ولی برای خود اجازه برخورد به اعتقادات دیگران نمیدادم؛ چون ماهم بدون عیب و ایراد نیستیم؛ اگر لیاقت داشته باشیم که خود را درست در آئینه ببینیم باید اول به حال خود بسوزیم و گریه و عیب و ایراد کنیم.

اینجا کم کم متوجه میشدم که این تفاوت ها و باورهای رنگ رنگ را ما از کجا میآموزیم و در مغزهای مان تزریق میشود؟

من کتاب بزرگ پدرجانم «گوهر اصیل آدمی» را چند بار خوانده و هر بار خیال کرده بودم که این بار یک کتاب دیگر میخوانم؛ در آخر ها کم کم خود معنی و مقصد «گوهر اصیل آدمی» به مغزم نیش زد و با کوشش بسیار فهمیدم که مقصد پدر جانم چیست؟ فهمیده گی خودم را در تازه گی با خودشان مطرح کرده و فکرم را درست تر ساختم.

همه ما یک گوهر و اساس و بیخ داریم؛ در آنجا نه هندو استیم نه مسلمان، نه پشتون نه تاجیک، نه غنی، نه فقیر، نه ظالم نه مظلوم، نه سیاه، نه سفید و غیره. تفاوت ها و عقیده ها و اخلاقیات را والدین و جامعه از لحظه نوزادی بر ما بار کرده میروند و همایش هم این عقیده و تعصب را در ما پیچکاری میکنند که فقط از ما درست و خوب و اعلا و آسمانی است از دیگر ها همه باطل و شوم و شیطانی و بد عقلانه و بدطینتی است و بد تر اینکه چون ما حق استیم حق زندگی از ماست و دیگران که باطل استند حق زندگی ندارند. چون آموخته ها و عادت کردگی های دوران کودکی نقش کالجبر میشود؛ لهذا تحجر و تعصب را ما میراث می بریم.

والدین و اطرافیان و جامعه ما هم نسل پشت نسل همینطور شده و به بار آمده زندگی کرده و مرده اند.

هرکس اگر فکر کند و بتواند فکر کند که چرا چنین باور دارد و تنها باور خود را حقیقت و کمال مطلق میدانند؛ چون یادش آمده نمیتواند که همه این چیز هارا با شیر مادر و غذا های اولیه رشد برایش خورانده و به گوشت و خون و مغزش تبدیل کرده اند؛ ناچار تصور میکند اینها از ازل با او بوده و خود خدا یا گاد و بگوان او را همینطور آفریده است!

افغانستان به نسبت هند؛ کشور بسیار کوچک و با نفوس نسبت کم است و همچنان؛ ادیان زیاد ندارد، مسایل کشور ما به همین خاطر با آن جا متفاوت است؛ اما خیلی چیزهایی در

وجود فرهنگ ها و ملت های ما گستردگی و غنای تاریخی برابر دارد؛ حالا به خوب و بد و پسندیده و ناپسندش کار نداریم. بعضی کار ها و کنش ها برای ما عادت و اخلاق و مثل آب خوردن است که شاید در کشوری همچو هند هرگز صورت نگیرد. ما هم مانند خیلی مردم دیگر ؛ واقعیت خودمان را درآینه پاک و صاف نمی بینیم و نمیخواهیم یا نمیتوانیم ببینیم . امروزه باورهای مذهبی افراطی و رسوم و رواج های معمول و مرسوم ما اگر نقد و سنجش بمیان آید حفره های پر از تاریکی و جهل است. همین خشونت ها که در برابر نوزادان دختر و دختران و زنان صورت میگیرد ، نادانی ، بی خردی ، پسمانی و عقب مانی که در کشور ما مسلمان ها است خودش خیلی منحط تر از بت های است که مردمان ساده و بیچاره هند آنها را می پرستند. ما نمی توانیم ببینیم که بیشتر تا 99 فیصد افکار ناپسند و زشت و باطل و حیوانی برای ما مقدس شده است .

خیلی موارد تلخ و تکانه دهنده در همین تاریخ ، اخلاقیات ، فرهنگ و بینش های مذهبی کشورهای ما وجود دارد که شاید در کشور هند و امریکا و دیگر کشورها خیلی ها غیر اخلاقی و غیر انسانی باشد . اگر گذر کنیم از فرهنگ زن سیتزی در ایران ، پاکستان ، سومالی ، کشورهای عربی که یکی از شنیع ترین آنها عمل ختنه بالای دختران در سنین 6-10 صورت میگیرد که البته بنا به عفونت و مشکلات صحتی جان های خود را هم از دست میدهند. همچنان؛ فروش دختران و زنان ، قتل های بی غور و سنجش "ناموسی" و ازدواج های اجباری دختران بی اراده در سنین 11-15 ساله که با مردان 40 - 50 در افغانستان صورت میگیرد که یکی از بدترین و مستبدترین کشورهای جهان در مورد خشونت علیه زنان میباشد.

این ها از عوامل فرهنگی و عقیده های مذهبی ما برخاسته اند؛ مگر چنین نیست که ما در دوران جهالت قبل از اسلام زندگی میکنیم ؛ ما در قرن 15 اسلامی و قرن 21 عیسوی زنده گی میکنیم ؛ مگر این جنایتها علیه انسان برای ما هیچ جای برای این همه مغلطه و سفسطه باقی نمی ماند . ما با یک عده از باورهایی زندگی میکنیم که پیشینه آن بر میگردد به گذشته قبل اسلام و حتی قبل از تمدن که امروز به عنوان جزء مذهب و دین پذیرفته شده است . میتوان صدها مثال آورد برای همچو مسایل؛

خوب؛ یک سلسله کردار های زشت در جامعه ما هم دیگر ناپسند و زشت به نظر می آیند و کمتر و کمتر میشوند یعنی یک اندازه اصلاحات اخلاقی روی میدهد ولی مقصد من اینجا آنها نیست. مقصد من درک ریشه های باور ها و تعصب و تحجر کور و مرموز بر آنهاست. عقاید و اخلاقیات در هر حال هم به زمان و هم به مکان ربط دارد. صحرائشینیان و کوچگران یک سلسله باور ها و عادات و گرفتاری ها دارند که در مردم مدنی و شهری نیست و مناسبت و موضوعیت ندارد چه خاصه که از پسند و ناپسندش گپ بزنیم. همینطور بسیار چیز ها که در زمان و مکان ما خوب و پسندیده هستند؛ در زمان و مکان دیگر نیستند . نبض مساله آنجاست که نسبیت های اخلاقی در هر جامعه ریشه در تار و پود فرهنگی و معیشتی و زمان و مکان آن دارد؛ هیچ چیز ازلی و ابدی نیست!

اما چی گونه ما به این سرحد رسیدیم . ما یافتیم که ریشه مشکل کجاست؟ این جا که فرهنگ گذشته ما با تمام بخش هایش مالا مال از ترس و وحشت و حیرت و از جهالت و نادانی پیشینیان ما بوده است ؛ در پیشینیان مان دانا ها و دل بینا ها هم بوده اند ولی در حدی که بر فرهنگ عامه مسلط باشند نه.

باز اینکه ترس و وحشت و حیرت و جهالت و نادانی تنها در پیشینان ما نبوده ؛ در پیشینان هر قوم و قبیله و ملت بوده ؛ اروپایی ها تا قرن 10 و حتی 15 میلادی تاریک فکر تر و خرافاتی تر و جاهل تر و وحشی تر از تمام آدمیان دیگر بودند.

نتایج و تجارب حاصل از جنگ ها و امراض عمومی و بلایای طبیعی از یکطرف ، موفقیت ها در کار و تولید وسایل معاش و آزادی و رفاهیت از سوی دیگر و کشف رابطه و ضدیت اینها با باور ها و رسوم دست و پایگیر کهنه؛ یک عقیده مذهبی خرافات ستیز را در اذهان آنان پروراند که مشهور به پروتستانتیزم است و این ها با دیگر ابعاد روشنفکری و نو اندیشی ؛ اروپا را روشن کرد و از آن دنیای نوین ساخت.

مگر ما گویا به این یا دیگر حقایق سرگذشت انسان کاری نداریم ؛ هیچگاه نمی پرسیم که این همه بلاهایی که بر سر ما میاید ریشه آن از کجاست و کی و چی باعث این ها میشود؟.

ما هرآنچه که هستیم و متحمل میشویم نتیجه همان عقاید و باورهای عصر وحشت و جاهلیت ماست؛ سی چهل پنجاه سال است برای اینکه ما را همینطور و در همینجا و همین حال نگهدارند شبانه روز میلیونها دالر پول نفت سیاه استعمار هم مصرف میشود . فرزندان و جوانان مان را به جای داکتر و انجنیر و مهندس؛ بوزینه های رباتی تربیه میکنند که با ریموت کنترل در وطن و آغوش پدر و مادر و برادر و خواهر و اطفال خود انتحار و انفجار کنند. لهدا ما بدون نقد و انتقاد عقاید و باور های مان و سرچشمه ها و دلایل و اسباب آنها دیگر چانس نجات نداریم. در هیچ جای دنیا بدون این نقد و انتقاد و روشن اندیشی راه یاب و کامیاب نشده اند و نمیشوند.

مگر دین بر پایه ی باورها و اعتقادات است و یا آگاهی و شناخت ؟ مگر باور هایی نیست که یک سیاهه ننگ و بدنامی بالای دین شده است . همین باور های افراطی بر میگردد به یک عده انسان های مذهبی یا روحانیون غلام زر خرید و چاپلوس ظالمان وحشی که در همه اعصار تاریخ حتی تا به سرحد هلاکت و نابودی دسته جمعی انسانهای ملیونی امر ونهی و حرام و حلال و قال الله و قال الرسول کرده اند.

بدختی ما اینجاست که سخن سنجیده و علمانه از علما و سردمدارن دینی هیچگاه نمیتوانیم بشنویم ؛ و همینطور دلیل آگاهانه و قناعت بخش برای درک مسایل دین برای خود و دیگران نداریم؛ جز ترس ، وحشت و نگرانی انسان ها که ان هم نتیجه نا آگاهی و بی خردی هاست . خیلی جای افسوس و درد است که هزاران و میلیون ها انسان ما در قرونی که دنیا روز و روشن هم شده بود با این همه ناآگاهی و نادانی و تاریکی زندگی کردند و مردند و دار و ندار ملوث و تیره و تاریک خود را به ما نسل های آینده پیچکاری کرده رفتند . همه ی ما شناور در اقیانوس اوهام و عقاید همچو آدم ها هستیم . چنانچه مثلاً این در کجا با واقعیت و حقیقت و عقل و خرد سر میخورد که حتی عوامل طبیعی را نتیجه قهر و غضب خداوند بدانیم که گویا برای آگاهی و بیداری یا تنبیه و تشویق انسان ها است ؟

در نتیجه همه حوادث طبیعی قبل از همه و بیش از همه کودکان زیر آوار ها جان های خویش را از دست میدهند مگر اینها چی گناه را مرتک شده اند و چی جنایت را انجام داده اند که یک خدای رب العالمین نه که یک جلاد کور هم بخواهد آنها را تنبیه و مجازات کند؟

علاوه بر این از 15 میلیارد سال پیش دنیای کنونی به تکوین و پیدایش آغاز کرده است مگر از عمر پیدایش زمین و نظام شمسی 4 میلیارد سال میگذرد و از پیدایش حیات ذره بینی حدوداً 3 میلیارد سال. از سایر قسمت های کائینات که بگذریم در این مدت عمر زمین همیشه حوادث و سوانح بوده و اتفاق می افتاده ؛ آنوقت ها قهر خدا برچه و بر کی نازل میشده است؟

65 میلیون سال قبل یک سنگ آسمانی یا شهاب به کره زمین برخورد کرد؛ درین سانحه همه ی موجودات زنده غیر از عمق اقیانوس ها و دل زمین از بین رفت پس کدام اعمال و اخلاق و عقاید آن موجودات ارتباط با قهر خداوند داشت و دارد؟ ما تا این اندازه خورد نگر و حقیر بین در مورد مسایل بنیادی هستیم؛ خداوند نعوذ بالله کدام طفل بیکار و بازیگوش نیست که هر لحظه به جزئیات عالم و رفتار انسان ها دخالت و بازی کند.

جهان طبق قانون ساخته شده و طبق قانون عمل میکند و پیش میرود؛ این تنها ما انسانها هستیم که تغییر پذیر هستیم و تغیر پذیر آفریده شده ایم برای آنکه با تحولات محیط زنده گی سازگاری کرده بتوانیم، اما نظام جهان یکسان است و هیچ گاه هم تبدیل نشده است. این همه باور های ابلهانه و سفیهانه است که بنام دین ترتیب کرده اند و چنان قالب زده اند که همیشه زور و ظلم را به جای خدا نشانده اند تا جائیکه امروز آی ایس آی پاکستان را خدای قهار افغانستان ساخته اند که آنچه عیان است حاجت به بیان نیست! شاید همین باورها و اعتقادات مذهبی گونه در مورد طبیعت و ساخت های اجتماعی بین الادهانی و بین الاشخاصی برای ترساندن یا بیدار ساختن انسانها باشد، درحالیکه هیچ کس به مدد آنها آگاه و بیدار نشده است. چرا که برای آگاه ساختن انسان ها آزادی عقل و رشد علم و دانش نیاز است:

آزادی، حق طبیعی انسان و حرمت به انسان میباشد. و میتوان با این اصل و پامال نکردن آن نظم را در روابط اجتماعی با اصول اخلاقی متین در جامعه استوار نماییم. البته که من کوچک معلم اخلاق و دانشمند علم اخلاق نیستم ولی از پدرجان و استادانم که یکی از بزرگترین آنها جناب دکتور فرهنگ هلاکویی است اینقدر آموخته ام که اخلاق ضرورت حتمی جامعه انسانی است و اساس آن همین اصل تهادی است که: (آنچه را برای خود نمی پسندی برای دیگران هم مپسند!)

در برابر هر "من" و هر فرد بشر؛ آنقدر "دیگران" زیاد است که حتی "من" به آسانی دیده هم شده نمیتواند. با اینهم حقیقت است مجموع اجتماع هم حاصل از جمع من ها و فرد هاست. لهذا فرد اصالت خود را دارد و فرد نیاز و حق رشد و شگوفانی استعداد هایش را دارد؛ این رشد و شگوفایی بدون آزادی فکر و بیان و عقیده و کشف و اختراع میسر نیست و نبوده است؛ اینجاست که تنها فرد در برابر اجتماع وظیفه و مسئولیت ندارد؛ اجتماع و ساختار های مدنی و دینی و دولتی آنها در برابر فرد وظیفه و مسئولیت های سنگینی دارد.

در قسمت های پیشرفته دنیا حالا دریافته اند که فرد باید پس از عاقل و بالغ شدن نه بلکه حتی از زمان نطفه بندی زیر مراقبت خردمندان گرفته شود و یگانه طبقه ممتاز بشریت باید دیگر کودکان باشند و بس!

مگر خیلی جالب است که حتی برای کودکان 5-1 سال هم مسایل بغرنج گناه و ثواب در خانواده های ما گفته میشود و ترس در آنها به یگانه عامل تربیتی و باز دارنده تبدیل ساخته میشود. درست است که همین ترس آنها را از بعضی کارهای نامطلوب کوچک تا حدی باز میدارد مگر اثرات مخرب و حتی بیمارکننده اینگونه تربیت اکنون کشف گردیده. برای اینکه معیارها و اصول اخلاقی درست داشته باشیم نیاز نیست تا ما با ترس و تنبیه کودکان و یا جوانان را تربیت بسازیم.

اولتر از همه ما نیاز به آگاهی و دانایی و به کمال عقل داریم؛ دیگر باید نگذاریم نسل های آینده با اوهام و خرافات بیار آیند. در واقع ما میتوانیم از طریق تربیت متکی بر حرمت و حیثیت همه انسانها زمینه برابر و یکسانی را بوجود بیاوریم که زمینه ساز زندگانی باهمی زیبا

و شریفانه همه ساکنان "دهکده جهانی" گردد. امروز اصل (آنچه را برای خود نمی پسندی برای دیگران هم می پسند!) در سطح "دهکده جهانی" مورد و معنا دارد نه در غوزه تنگ قوم و قبیله و مذهب و قریه و قشلاقی که ارباب نباشد ویران میشود. عدم همین گونه اصول اخلاقی بلند نظرانه و انسانی باعث آن گردیده بوده است که ما متجاوز بر خود و بر دیگران باشیم .

متأسفانه افکار، روان و آزادی انسان ها در اعصار جاهلیت و بربریت و برده گی به هزاران گونه دربند بوده است؛ ما گذشته را اصلاح کرده نمیتوانیم و صرف نباید اسیر کور گذشته باشیم.

اشکال کار ما در همین امروز؛ طرز نگاه ما به مسایل انسانی است، ما همیشه درگیر اخلاقیات مروج ارثی محلی بوده ایم و بر علاوه متأسفانه ، امروز هم اخلاقیات در جوامع ما در دست کسانی است که برای زراندوزی و تجاوز بر دیگران و غارت آنان و توجیه نوکری های خود به باند های ضد بشری از آن استفاده میکنند.

با اینهم خوشبختانه ما نسبت به گذشته از بسیار قید و بند ها آزاد شده ام و در برابر مسایل و مشکلات و عقیده های مان صحبت میکنیم و اصلاحگر و بناگر شده ایم.

در عین حال چنانکه در نوشته قبلی عرض کردم انسان ها به تازگی هاست که با آگاهی به شناخت حقیقت های درون وجود خویش پی برده اند. خیلی فراز و نشیب های اخلاقی همین طور از آن جای بر میاید تا جائیکه یک جامعه در فله اخلاقیات است ، یکی در وسط و دیگری اصلا خیلی امورات شان خلاف اخلاقیات معیاری میباشد.

بنا بر همین معیارها و قواعد یک جامعه همچون هندوستان را به مقایسه با کشور خود نمیتوانیم قضاوت نمائیم . برای اینکه گراف اخلاقیات پیوسته با گراف آگاهی و شناخت عمومی رشد میکند. اگر در نظر گیریم کشورها ی همچو افغانستان در آن گراف رده های 5- 10 را خواهد داشت و نه بیشتر.

چرا که ما با هر چیزی بنابه دلیل محلی خویش مسئله داریم ؛ نگاه ما به مسایل انسانی و اصل و بنیاد انسانیت مان خیلی ضعیف است در واقع قهقرای فکری و گرفتاری روانی مان همینجاست.

دیگر چه خوش داشته باشیم و چه بخواهیم و چه نخواهیم بزرگترین مسئله انسان در جهان و در زندگی؛ علم و فهمیدن است ؛ آگاهی یابی دقیق از جهان و کائنات، ضامن بقا و ادامه نوع بشر است.

یعنی گپ فراتر از آن است که بیدل بزرگ میفرماید:

**گاو و خر ؛ از آگهی ؛ انسان نخواهد گشت؛ لیک:
آدمی ؛ گر اندکی غفلت کند؛ خر میشود!**

چون هستند آدمواره هایی که به خر بودن و زیست خرانه هم راضی میباشند؛ باید امید حقیری درین سطح را هم قطع کنیم یعنی اینکه آدمی گر اندکی در آگهی غفلت کند؛ دیگر فقط نابود میشود!

و همین تنها دلیل کافی است که ما نیاز به یک جامعه روشنفکر داریم؛ که هنرمندانه و حاذقانه ریشه های خرافات و باطل را بر چینند، و در روشن شدن تدریجی ذهن ها گام بردارند. پس باید بدانیم روشنفکران چی کاری را انجام میدهند؟

روشنفکر: (به مفهوم مشخص امروزی):

اصطلاحی که در مباحثه سیاسی زیاد بکار میرود که در واقع ترجمه واژه فرانسوی است که به معنی (منورالفکر) میباشد. اما واژه روشنفکر در حال حاضر به مراد از طبقه تحصیل کرده دانشگاهی استفاده میشود. طبقه روشنفکر در نیمه قرن نوزدهم باعث تحول بزرگ سیاسی در جهان گردیدند. به همین دلایل روشنفکر یا منورالفکر به عنوان یک واژه مستقل و بیطرف بوجود آمد و آن بخش جامعه را افاده میکرد که رشته های تخصصی و کارشان مسایل روانی، اجتماعی و انسانی بود ولی آنها با مبارزات آگاهانه برپا دارنده یک نظام نوین سیاسی و دولتی که بر اندیشه اصالت انسانی استوار بود؛ گردیدند.

گرچه چنان تعریف مشخص از روشنفکر وجود ندارد که همگان بیچون و چرا قبول نمایند؛ اما به شرح مفهوم آن با استدلال های متفاوت میتوان پرداخت. یک ملاک از روشنفکری پیوند و ارتباط با عقل دارد که به وسیله آن میتوان به درک واقعیت و کشف حقیقت پرداخت و همچنان فیلسوفان روشننگری کاربرد عقل را مایه آزادی و برای نقد امور زندگی مادی و معنوی و اجتماعی و سیاسی انسان ها امر قابل ملاحظه میدانستند. بنابراین خمیره روشنفکری در میان عنصر عقل و خرد شکل میگیرد و یک مفهوم جهان شمول را میسازد. همین طور روشنفکری با تحول فکری در جامعه برای تجدید نظام باورها و اعتقادات، برای حکومت های نوع جدید و گرایش های چپ؛ اهمیت دارد و روزه گرایش جهان را بسوی آزادی و عدالت می نمایاند. روشنفکری زمانی به میان آمد که عده ای از استبدادیون و تاریک اندیشان با آتش و دار و گیوتین افکار مردم و حتی نفس های آنان را تفتیش و کنترل میکردند و بهره گیری ظالمانه از نیروی کار و تولید انسانی را با نقض آزادی انسانها یکجا ساخته بودند.

روشنفکری و به تبع آن روشننگری برای همین یک دوره با شکوه تاریخ میباشد که در میان تاخت و تاز رسوای حکومت های استبدادی اروپا ظهور کرد که پیشینه این پیکارهای عظیم فکری به قرن های 18 و 19 بر میگردد. مقوله روشنفکری از فرانسه آغاز تا امریکا که بیشترین هدف های روشننگری تحقق یافت ترویج کسب نمود. آری روشنفکری؛ جریانی که برای بیداری ذهن ها و برپایی یک نظام روشنفکر با اصول اخلاقی متعالی، آزادی و عدالت نسبی پایدار بوجود آمد.

دانشمندان و فیلسوفان که در این عصر دست به شورشهایی زدند که باعث انقلاب تاریخ جهان شدند با چنین عقیده ها هدف خود را در جامعه ترویج نمودند.

جان لاک یکی از فیلسوفان بزرگ این عصر عقیده خود را در مورد انسان چنین بیان کرد: (طبیعا انسان آزاد است و هیچ چیزی نباید بتواند او را بدون رضایتش زیر سلطه هر قدرت زمینی درآورد)

وی همچنان میگوید: عقل به همه انسان های که به آن رجوع میکند میاموزد که همه مختارند، هیچ کس نباید به زندگی، تندرستی و آزادی دیگری آسیب رساند.

شالوده روشننگری بر مبنای افکار پسندیده این دانشمندان گذاشته شد. بنابراین عصر روشننگری نخستین گامهایی بود برای آزادی و عدالت؛ همان طور که انسان از بدو تولد از این حقوق برخوردارست و هیچ کس متعرض حق او نمیتواند باشد. و یا با بهره گیری از چیزهایی مانند دین و مذهب که انسان ها آن را گرامی میدارند؛ هیچ حاکمی نباید برای بدست آوردن و کسب اراده دیگران نسبت بخود و جایگاه خاص برای خود اقدام نموده و جامعه را محروم و مظلوم نگهدارد. هر فرد با عقل و فهم و درک مستقل و آزاد خود میتواند به اصل و ریشه و حقیقت زندگی خویش پی ببرد. بنابراین هرکس مسئول اعمال خود میباشد.

هرگاه این زورمداری و قلدوری بر فرو دستان و قتل و کشتار انسان های بیگناه، که هنوز هم آثار ماندگار تاریخ کهن است پایان یابد وانسانها آگاهانه برابر و برادر گردند؛ دنیای به مراتب بهتری خواهیم داشت که در آن برده گی فکری نیز مانند دیگر اشکال برده گی محو خواهد شد و اندیشه ها به تناسب انسانی بودن و خیر و ثمر شان قدر و منزلت خواهد داشت نه به تناسب قدسیت و زور و جبر پشت سر شان .